

168

29

20

Handwritten mark

35

بمدينه الاخوان

Handwritten signature

الشيخ
علاء الدين



Handwritten text in Urdu script

Handwritten text in Urdu script



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على ما علم من البيان ما لم نعلم
والصلوة والسلام على رسول الله محمد سيد ولد
آدم وعلى آله وأصحابه وأتباعه وسلم
أما بعد: بيا رباب دوق وأصحاب شوق
واضع دلایج باد که جناب محمد ری
ارشاد مآب حضرت شیخ شرف الدین
محمد زکریا بکیر ادام الله تعالی ظلال
ارشاد هم على مفارِق الطالبین
والمحیین حسب انشد عائی بعض طلاب

و مسترشدین کتاب روضه الاسلام و حقه الشرف در
سلوک تالیف نمودند و این فقیر احقر لا محمد اکبر که مکینه
ارادتمند آن و مقبول آن حضرت ایشان است و حضرت
ایشان خلیفه ارشد و اکمل قبله الانام مرجع الخواص
شیخ المسلمین و الاسلام حضرت اخوان ملا عبد السلام
المعروف بکین پادشاه اسلام زرقا الله سبحانه فیوض
برکاتهم الی یوم القیام که بیست واسطه جد ماوری این
احقر اند و این عاصی را بتوجبات ظاهری و باطنی مشرب
ساختند و به شریف استقلال تعلقات و خدمت معرّفه
خود نمودند چنانچه نزد هر که و منه و وضع و شریف روشن
نمودند جز اتم الله تعالی عنایه الخیر بره الله سبحانه
منصحه هم و نور مرقد هم در میوه بالتماس دوست بلا اشتبا
که خادم و مجاز حضرت ارشاد ما بیست تفصیل سلوک

احقر

و مسترشدین

K. UNIVERSITY LIB.

Acc. No. 113504

Date 13.12.73

احسنه انضیة نقشبندیه علی صاحبها تحفة الخلد بطریق
 اجمال و اختصار از ان دو کتاب بکتاب انتخاب نمود
 تا بر طالبان راه حق آن آسان گردد و بر سبیل تبرک
 و تعویذ بر سر و دیده داشته بمطالعه آن مستفید و بین
 بوند و این عاصی راجی را بدعای سلامتی ایمان منت
 یاد آرند که عند الله ماجر و مشوب گردند ان الله تعالی
 قریب مجیب این اجتر شجره حضرات این سلسله
 عالییه بام حضرت مرشدی منظوم نموده تیمنا و تبرکا
 نیز مرقوم گردیده و این رساله را هدیه الاخوان نام نهاد
 و الله سبحانه الموفق بالاتمام منه مبداء و الیه الموعود
 شجره طیبه حضرات عالییه نقشبندیه تصنیف شیخ محمد اکبر
 مولف این رساله مصطفی راشد خلیفه اولین آن باری
 بعد از آن سلمان قاسم حضرت عالی تبار بایزید و ابوالحسن

پس بوعلی فارمد بوسف و پس عبده خالق بعد از ان
 عارف شمار فغوی و پس علی و پس ساسی پس کمال
 پس جوشا نقشبندی آن پادشاه نامدار بعد جرجی شد
 عنید الله ذکر و حشی که او داد و در ویش شیر خود چو طفل
 اندر کنار خواجگی اکنه پس خواجده باقی بعد از ان الف
 ثانی را مجد شیخ احمد پرکار بعد از ان آدم ذکر سعدی
 حاجی اسماعیل غور بعد از ان عبد الغفور آن ابر فیض لوبها
 بعد از ان بر طریقت جد من عبد السلام شاه دین زن
 پس شرف شد اکبرش دان بنده دار اول اجزای لطیف
 ستم است بمقتضای حدیث قدسی ان فی جسد آدم مضغه
 و فی المضغه فواد و فی الواو روح و فی الروح میر و فی المیر خنی
 و فی الخنی اخفی و فی الاخفی انا اول شغل ذکر لطیفه قلب
 که بنور منیر مختص است محلس زیر پستان چپ است قلب را

بکند و توجه جاری نماید و خیال در کار بندد الی نفس
 نماید طریق آن نیست که نفس را بر دماغ کشد یا زیر ناف
 بچسبند دم کند و زیاده از اجسام حبس پاید و جمیع مهمت
 متوجه گردد و عدد در اشتهار نماید که چند رسیده است همان مقدار
 و لطیفه بگیرد مثل پنج یا هفت یا نه یا یازده ثم و ثم
 مناشیش کیصده و کمر تبه است شغل ذکر لطیفه روح است
 که مکانش بالای بستان است او بنور سفید مختص است
 شغل ذکر لطیفه بر است که جاییش در وسط سینه
 با بن لطیفه قلب و روح است او بنور سبز مختص است
 شغل ذکر لطیفه نفسی است که محلش زیر ناف است او بنور
 رز و مختص است ذکر لطیفه خفی است که محلش بالای
 ابرو و در میان چین است او بنور سیاه مختص است
 ذکر لطیفه اخفی است که جای او بالای دماغ است

او بنور سیاه تر مختص است بعد از آن شغل با هم است
 بطریق دایره است و آنچنان است که از لطیفه قلب
 ابتدا نموده با لطیفه نفسی و روحی اغلب نماید بر مثال
 چرخ یا آتشی یا دایره جواله که بخمال میگردد
 دوم اسم ذات مانند نفس صلیب است که از اجزاء
 میگویند چنانچه کسی در توفیق آن اظهار کرده است
 چار عضا یزه باریک است چار جراع شب تار یک
 آنچنان است که از لطیفه میر اسم مبارک ذات
 بهنجو میخ آبی که با اضطراب و جلدی از آب میر برود
 کشد بر چهار طرف فوق و تحت و میان و بسیار بالایی
 خود و میگوید اسم ذات است که سالک وجود
 موهوم خود را بچوفا و توسل تصور نماید اسم ذات لطیفه
 نفسی تا بالای لطیفه بر شش شمع فانوس خیال کند

و در همان خیال مشغول باشد شاعری استغنی را خوب
 بسته است استخوانی چندم و در دل خیال روی
 کرد من پروانه میگرد که فانیوس است این شغل لغی و
 اثبات بچندین صورت صغیر و کبیر صورت صغیر آنکه
 لا از لطیفه قلبی بحیال شروع نماید و گوییم آله بر لطیفه روحی
 میرساند و الا آینه از از لطیفه روحی و این که دره بطیفه
 قلبی ضم می نماید یعنی که نیت بود و جزو است یک
 این لغی و اثبات را در ضرب میگوید بطریق خیال و ضرب
 جنس هم در استعمال می آید اگر جنس و ضرب می کنند در
 عدد هم ضرورت بدستور جنس هم ذات نفس را
 بر قاع کشد یا زیر قاع بند بکند و زبانه را کام حساب
 و عدد در شمار نماید نفس اول بشمارد که بچند رسیده است
 همان مقدار و لطیفه خود بکیر و طاق بکیر و بخت بکیر و بعد

دو و صد اضافه نماید نهایت این ذکر تا نیت و نیت
 شرط آنست که هر وقت که میخواهد نفس را بکند اول
 خیال لفظ محمد الرسول الله را بر قلب تصور نموده بعد
 آن با هستکی نفس را را بکند همچنانکه اگر باره آرمیده
 زیر منی بگیرد نفس را مانند زود وقت را مانند
 نفس تصور کند و باز گشت نماید که خداوند که مقصود
 ازین ذکر توئی در ضای تو و این کلمه را باز گشت گویند
 تا بجا رود و لازم دینی راه کم رسی و مقام الا الله
 دوم و در ضرب است که ابتدا کلمه مبارک لا از لطیفه
 قلبی بحیال شروع نموده آله برست بطیفه اخفی باید
 رساند و ضرب الا الله بطیفه قلب باید زد خلی مفید
 نافع است از استعمال و مشغولی حقیقت حال پیدا شود
 میگرد و سیوم نفس و اثبات بطریق سه ضرب است

طریقش آنست که زبان را بکام چسباند نفس را زیر بند کند و کلمه لا را از ناف بکشد و بفرق سر رساند و آله را از فرق سر متغیر است آرد و الا الله را بر دل صنوبری که در پهلوی چپ واقع است بیاورد نقش این مجموعه بصورت لای معکوس میشود این کلمات از محلی محلی دیگر رود باید که مجلس وضرب باشد چسب نفس تا یاری کند این کلمه را بگوید لیکن در بعضی طاق بگوید حقیقت بگوید لهذا این ذکر را وقف عددی گویند یعنی وقف عدد باید بود چون نفس تنگی کند بگذارد بعد از آن معنی این کلمه را بچنان تصور کند که نیت مقصودی جز ذرات پاک بار چسب برسانن سابق ذکرند کور گوید ششم کند این ذکر را حضرت علی بنی و علیه الصلوٰه والسلام بحضرت خواجه جهان خواجه عبدالحق عجمدانی رحمه الله علیه که حلقه حضرت

خواجگان است قدس الله امرار هم تعلیم کردند حضرت خضر بحضرت خواجه فرمودند که در آب غوطه زنند و در آب ایند که تعلیم کردند مانا که غوطه زنند در آب برای آن است که نفس برقرار بماند و این نفی و اثبات را نفی و اثبات کبره گویند چهارم نفی و اثبات بطریق سه ضربه است بحسب تخیال فراخور استعداد طالب تعلیم میفرمایند کسی که متوجه خیال که مستعد باشد و بعضی را بحسب دم چنانکه اگر کلمه لا را از قفسی شروع کرده تا لطیفه نیری رساند و آله را لطیفه روحی برده الا الله بقلب ضرب باید زد و تخم نفی و اثبات نیز سه ضربه است بطریق دایره بحسب خیال کیفیت آن از کتب ظاهر سیکره و همچنین است که از لطیفه قلب است برآمده آله بطیفه نفسی ضم نموده الا لطیفه روحی رسانیده الله بقلب باید زد ششم نفی و اثبات

بطریق دایره کلان است هم بحسب دهم لطرب و هم
 بنحیال است و این را دور مدور نامند آنچه نیست
 که لا از لطیفه قلبی شروع نموده بزنگ دایره جلاجل
 از راه لطیفه نفسی و روحی و کشف است آله را بطیفه
 خفی نصب نموده الا الله را از راه کشف چپ
 بطیفه قلبی باید زد چندان استعمال این ذکر باید کرد
 که در میان این دایره وجود موهوم کم شود هفتم
 تقی و اثبات چهار ضربه است و آن آلت که بدستور
 محمود در الوشسته نفس را زیر ناف بند نموده اند
 کلمه مبارک لا از لطیفه نفسی شروع نموده آله را بطیفه
 اخفی رسانیده ضرب الا الله بطیفه روحی نیز بنحیال
 بطیفه سری و لطیفه تقبی جدا جدا ضرب باید زد و بنحیال
 از یک دور هشتاد و نهم دور و هفت دور تکرار

نمایند و لطیفه کریم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بر لطیفه قلب تصور باید نمود و نفس را پاک کرد و کلمه پاکشت
 بدستور ذکر دو ضربه و سه ضربه ادا باید نمود و نفس را پاک کرد
 چون کلمه لا را شروع نماید تصور بکند که نیست هیچ بود
 الا الله جز ذات پاک دیگر تقی و اثبات نهضت
 صورت آینه است که از یک طرف دماغ خواه بهمن و خواه
 یسار را بر داشته آله بطیفه خفی رسانیده الا الله بطرف
 دماغ دیگر برساند از هر دو طرف مساویست گاهی چپ
 گاهی چپان از شکل پدید است دیگر تقی و اثبات
 نهضت و ماغیت طریقی مثل آلت که از یک طرف دماغ
 خواه طرف راست باشد خواه طرف چپ کلمه مبارک
 لا را خیالاً بر داشته آله را بطرف دیگر دماغ رسانیده
 الا الله را باز گشت بهمان طرف که ابتدا نموده بود باید

رسانید چنانچه از شکل معلوم میگردد و این همه مراتب
 لطایف سنه را در نقی و اثبات یاد کرد و میگوید و لازم
 یاد کرد باز گشت است باز گشت آنست که هر بار اسم را
 را با نقی و اثبات برل گوید از حقب آن اندیشه کند
 که خداوند مقصود من ازین ذکر توئی و رضای تو
 در وقت برداشتن کلمه لا که در نقی و اثبات شروع
 تحسین است یکی لا موجود الا الله و لا مقصود الا الله
 و لا معبود الا الله اینهمه موقوف بر استبعاد و طلب
 و مشوره مرشد است هر کدام را بر وقت خود ارشاد
 میکند تنزیه است و ذکر تنزیه است که کلمه شریقه
 لا اله الا هو از لطیفه نفسی گرفته بخمال فی جسد ضرب
 به لطیفه نفسی رسانده و در میان سر مثل شعله
 شمع بر آورده مثال رسن کاغذ باد و بارسن دل و جا

که در کشیدن

که وقت کشیدن آب از تیر چاه درست بنام رسد
 و بر مثال هوای آتش بازی که بسبب حرارت
 آتش میسوزد و تیری بر می آید و بر می شود و با نقی
 با خیال و فاکت با تمان اول با تمان اول و دوم سوم
 و پنجم و نهم و شش مجید بن از عرش مجید هم بگذرانند از عمل
 حقیقت حال معلوم میگردد و و خیال امریت که در
 شان خیال سلطان العارفین بایزید کبیطامی قدس
 سره میفرماید که جای که سالک بسالک رسد
 خیال بیک خط میرساند
 و تنزیه است که بخواند این کلمه را از لطیفه
 نفسی شروع نموده بهمان دست از هر لطیفه جدا جدا
 شروع نماید بخمال از میان سر جاری بکن بلکه از هر
 مکان و از هر جای از کلاه ابراهیم و از هر راه

سوار

مثل چشم و گوش و بینی و غیره از برودش و از هر لطیف
 ز باطنش و جاسی میسرست و تنزیه اول فوق و
 عرش لامکان رسانیده و تنزیه است و از لطیف
 یکی شروع و ذکر مسطور نموده بعرق و تارک منبر رسانیده
 از آنجمله کمی برآورده مثل دستهای کل بابوشتنی
 شروع که یکی بسته شده اند بهین دستور شروع است
 به نهایت نهایت رسانیده و تنزیه است صرف تنزیه
 آنست که هرگاه منبر سالک بر اینی رسیده که این ادعا
 نموده است که است و ملاوت و افراط جمعیت در
 بارش و آنچه که اینهمه بطول این ذکر مشغول شود
 و در انصورت نیز که با هو و بر و در و با این طریق میانی
 از لطیف نفسی گرفته لطیف نفسی رسانده و از فرق منبر
 یا از هر لطیف که خواهد بر آن بر سر کمال رسانیده و تنزیه است

انوار غریبه

انوار غریبه آنست که در فی شیخ شسته ازین همه ادعا
 خالی شود و منتظر و مرفب بشین فیضانی پنج باریدن
 با شبک تنگ محسوس سالک شود در همان حالت
 مستغرق گردد تنزیه است تنزیه است که بر این
 مرشد اگر حاضر باشد بریده مشاهده و اگر غایب باشد
 بر رابطه خیال نشین فیضان و جمیع آن نسبت محیط
 و دایره و سالک شود و قنیک را رقم تحریر بر این سبق
 جناب مرشدی حضرت آخوند صاحب فرمودند که نسبت
 تنزیه بجمیع دیگر جامع از زبان مبارک بیرون میاورند
 تا مدت حیران انیمعی بود که نسبت چه معنی دارد و در
 که یافتید گفتیم که هیچ نیافتیم فرمود و جمیع خود یافتید
 گفتیم که که ام دقت که جمیع یافته نمی شود فرمود
 که نسبت جمیع و حقیقت نسبت این سبق است

و آن آنت که این اندکار و اندکار را خالی
 بکنند و همچو فانوس بی شمع خالی نشیند حقیقت آن
 ازین قسم نشستن معاینه خواهد کرد قدسین
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سالک را باید که هر دو دم
 محمدی صلی الله علیه و سلم را بر سر خود خیال نماید که گویی
 آن مانند بار چو کوه باید بعد آن نسبت برین حضرت
 رسالت مرسیت صلی الله علیه و سلم و علامت این
 آنت که مرشد اول دست راست خود بر دوش راست
 و دست چپ بر دوش چپ طالب دارد و همانند که
 این دو دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حقیقت حال خود معلوم خواهد نمود
 بعد آن نسبت مواجعت باید که سالک و وزالنو
 با ادب بطرف روضه مطهره آنحضرت صلی الله علیه و سلم

نشسته

نشسته روی خود را بر ابر روی مبارک آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم دارد امید است بر شرف رویت
 مشرف گردد و بعد آن باید که بر روی الله عزه علامت
 کمال این نسبت آنت که بوی کباب را در نیاید
 زیرا که ذل مبارک ایشان از آتش مشوق محبت
 حضرت حق میجوشد جل شانه کباب شده بود بعد آن
 رضی الله عنه علامت این نسبت فراخی سینه
 و صفای خاطر و دفع غیاطه است بعد آن
 رضی الله عنه علامت این نسبت وقار و تمکین است
 و بایستگی می آید تا دیری باید و بعد آن
 کرم الله وجهه علامت این نسبت خضوع و خشوع بنا
 شی عت و مهارت است بعد از یافتن این نسبت وفا
 مرتضوی از بهاسی یافت نسبت حضرت

نسبت سید الاکرام

نسبت محمدی

نسبت محمدی

نسبت محمدی

نظر زهر

رضی الله تعالی عنهما یابد و دریافت و محسوس گردد
 چرا که وجود شریف ایشان در وجود حضرت علی نقی
 کرم الله وجهه فانی شده بود بعد طی این نسبت بر مناسبت
 عطر مجموع است صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه
 و خلفایه و سلم بعد آن نسبت حضرت شفیع روز
 جزا رضی الله عنهما از میان دو ایراد که محل
 دخول این نسبت بواسطه مرشد از جناب حضرت
 شفیع امت جمعیتی و تصریفی پیدا شود که تمام وجود
 بتصرف و تحیط میگرد تا اینکه بحد میسر کند بعد آن
 رضی الله عنهما محل دخول
 فیضان این نسبت از طرف کتف راست است
 در وقت توجه و معلوم این نسبت حسب الاستعداد
 خودی خود خواهد دریافت و معلوم خواهد کرد بعد آن

فاطر الزمان

نسبت ام المومنان

نسبت

اف رهما

رضی الله عنهما عن ابیها
 محل مکان در و این نسبت از طرف کتف چپ است
 که فیضان میشود و ترویج میکند بعد آن
 حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین ششینه
 رضوان الله علیهم و علی ابیهم آنچنان یافته میشود
 که فیض نسبت این دو حضرت مثل آب و جوی
 از دریای مصفا و ولایت که متصل همدگر جاری
 باشند اگر توجه علیحه و علیحه گرفته میشود بهتر است
 رضوان من الله الاکبر نسبت این بیت
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین محل در و این نسبت
 از پس پشت است اگر چه اجزاء بقصد عم رود است
 نسبت عشره مبشره رضوان تعالی علیهم اجمعین
 این نسبت فراخور استعداد خود و توجهات و عنایات

نسبت ام المومنان

نسبت

نسبت

نسبت

حضرات سالک را پس و پیش ظهور خواهد کرد و در
ادراک انبیا خواهد در آمد ان شاء الله تعالی
اجتهاد حضرت امام المسلمین و سراج العالمین
امام اعظم است رحمة الله تعالی علیه سالک توجه
نسبت ایشان بنشیند و خواهد دریافت حضرت
شیخ محمد الدین صاحبی نویسه که مذهب حنفیه بنظر
کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید و سایر مذاهب
در رنگ حرا دل مصحفی در آیند و فانی
محمدی است صلی الله علیه و سلم پناه بالنور در برده
درود منطوقه که درود صلوة است نظر بر این درود
نموده اول زیر قدم انبیا باشد علیهم السلام
با وجود اینهمه زیر قدم نبی خود صلی الله علیه و سلم محصور
کردند نسبت فانی حقیقت فناء عبارت

ارسلان ماسوای او سبحانه و عدم که فانی است
بغیر او تعالی و پاک ساختن بسینه است از جمیع مرآت
و خواستههای خود که مناسب مقام بقا و قیام عبادت
برادر مولای خود جل سلطان و مرادات و اراغین
مرادات خود یافتن است بعد از نشود آیات الهی
از حضرت خواسته بشوند قدس الله سره سوال کردند
که فناء بر چه وجه است فرمودند که فناء بر دو وجه است
اگر چه زیاده گفته باشند اما باز گشت این بر دو وجه
یکی آنکه فناء وجود ظنمانی و طبیعی و دیگر فناء وجود
نورانی و روحانی است بنوی صلی الله علیه و سلم
باین دو وجه ماطل است که ان الله سبعین الف حجا
من نور و ظلمه نسبت که سالک چون از وجود
جهانی فانی گشت و از وجود روحانی نیز فانی گردد

چون از بن مقام ترقی حاصل شد با سجد رو کم شده بود
 متحقق شود با خلاق اوصاف او متخلق کرد و حق تعالی
 رو نماید و از فضا به بقا ارتقا و مایه این زمان حسن
 متجلی شود و از جرئت و مدح و شای بر آید در وقت
 او را با و خواهد دریافت نیز کوزه علم خود فانی گشته است
 قال الله سبحانه و من كان ميتا فاحينه و جعلنا
 له نور ايشی به فی النور و فی حدیث القدسی من
 قلمه فانا دیتنه که بر سر کونی ماکشته سومی
 شکرانه نده که چون بجهای تو نمتم چون مغالطه از اصل
 بارود بساط صرف پیش آید مراتب کوتاهی گشته
 فنا و بقا راه مانند بعد از ان یاد داشت یاد داشت
 آت که نظر باطن را بر لفظ الله کار و بملحظه نشنش
 بخت نبوی لفظ عربی و فارسی و لانه یاد داشت

محمد اسرار

و گنبد است بجا رب از بی فطرت رجوع است می گفت
 زبان بعد از ان شهود و حضور است و آن است
 که الله تبارک و تعالی را بموجب هو الطاهر و الباطن
 تصور نماید و پسو صدف ایش خود کند ارد و بعض خضر
 خواجگان تعبیر و توجه خود دیگر میکنند و کا القیل فی
 ید الرایک و کار فی بد البازمان بمقتضای
 حدیث شریف ان تعبه الله کانک تراه فان
 لم تکن تراه فانه یراک یعنی عبادت کنی پروردگار
 خود را چنانکه گویایی چینی پروردگار را پس اگر تو
 نمی بینی او را او می بیند ترا نسبت حضور
 و حضور است که او را علم حضوری و حضور علمی گویند
 این نسبت را دو وجه است یکی ساکن بعد از نفی
 وجود و ملاحظه یافت نسبت یقین کند که خدای

مدینه

مدینه

K. UNIVERSITY LIB.
 Acc. No.
 Date

چون بچشم من می بیند ازین درجه را علم حضور می گویند
 دوم درجه آنکه بعد از یافت نسبت یقین کند و متقین
 بداند که خدای چون را بچشم مرئی خط می کشد و این
 درجه را حضور علمی گویند علم یقین عبارت
 از علم حضور می است عین یقین عبارت از حضور
 علمی است حق یقین عبارت از حضور در حضور
 حضرت خواجه بهار الدین نقشبند قدس سره
 بر سیده نه که مردم را بر چه حال باید بود و نمودند
 بر آنچه بر آردم باید بود یعنی زبان بنام حق و جان
 بحضور ذات حق باید بود یعنی سالک طریق را باید که
 در همه حال بسر و نیز و سر خویش بسزد از حجب
 و تعالی حاضر و ناظر بعلم حضور می و حضور علمی و حضور
 و حضور و بخت و قرب می کشی مستغرق و مستملک

بعد آن بخواهی آید که همه فاینها تولا افتد و چه است فاینها
 پس هر جا که تولا رود می آید بچشم و چه است پس اینجا
 و چه است یعنی جهت طاعت اوست ^{احاطه}
 نسبت و نسبت که عبارت از همه اوست یعنی
 سرایان نور او تعالی جل شانہ در جمیع مراتب وجود
 پس در غلبه این نسبت اگر خود را در جمیع اشیا را
 بغلبه شود و لذات و حیات حجبانه عین حق باید
 در ذلک مغلوبی انوار کواکب در خرب نور محمد صلی
 کلمه انی انا الله و انار رب و انالحق از باطنش جوش
 زنند این مرتبه را در اصطلاح حضرات صوفیه وجود
 توحید وجودیه گویند از اینجا است خاتم النبیین صلی
 علیه و سلم فرموده است رأیت ربی برنی چون ملک
 باین مقام بر بنده حقیقت الله نور السموات و الارض

بروی کشف کرد و در کون و مکان نیست
 عیان جز یک نور خطا هر شده آن نور با انواع ظهور
 حق نور و تنوع ظهورش عالم توحید همین است
 و گوییم و غرور نسبت هم از نسبت یعنی اگر
 نور را و جمیع اشیا را بسبب این نسبت در حیطه
 نور ذات واحد کم کرد و در ذلک کم شدن کواکب در
 صورتش و مشاهد جمال و الجلال و رای اشیا
 دست و پدایحالت را توحید شهودی گویند پس
 طالب نسبت بعد را باید که برین تجلیات و مشاهدات
 قانع نشود بلکه طلب ترقی نماید و بر اینست که شود
 عنقار شکار کس نشود و ادم باز جان کاکا
 همیشه ما و به نسبت و ادم را نسبت سبب است
 یعنی ای الله معنا دهو معکم اینما کنیم یعنی حضرت حق سبحانه

و تعالی با است یعنی وی سبب است با است به علم و قدرت
 هر جا که رسید حقیقت این نسبت بر مثال طعم
 بحریت که برنج و دال و روغن و آب را یکی کرده در
 میکنند تا اینکه نجبه میشود و یکسان میگردد و مانند مثل
 الا علی نسبت تعین حضرت حق سبحانه و تعالی همان
 قسم در تصور باید آورد ذات او تعالی با گوشت و استخوان
 و عروق و مفصل و خون من شامل است و رسیدن
 تا اینکه از فرط شغاف و غلبه این نسبت از میان
 ذات او تعالی باقی میماند نسبت قرب و اوست
 و آن است که حق سبحانه و تعالی را بموجب آیه کریمه
 نحن اقرب الیه من حل الورد قریب از مشرب
 تصور باید کرد حضرت حق سبحانه و تعالی به بنده از همه چیز
 نزدیکتر است و از نزدیکتر گفتن هم نزدیکتر است چرا که

در حال قرب عبارت نموده و تمیز که قرب در عبارت
 آرد بعد میشود قرب نه گشت که کوئی با فرد دیگر
 شدیم یا از عبارتی توانی که در قرب آلت که بود
 وی کم شوی و خود را کم کنی و هیچ نه انی که در کجا بودی
 و از کجا آمدی و مطلقا از عبارتی متواتر که قرب
 عبارت از نابودن است قرب بی بالا و پستی
 زرقان است قرب حق از قید هستی رها شدن است قرب
 حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند چون و چگونه است
 اما فهم را اینجا جلا نکاهیت افرات او تعالی
 از حیطه و هم و خارج است و از دایره خیال بر
 لذا اقراب دان بسیارند و اقریت دان اقل
 قبیل اند حقیقت موافقت و حقیقت این
 و این نسبت قیاسی است جهت موافقت

این نیست عاشقان از مذهب دین نیستی به چکس را
 تا که دو اوقاف نیست زه در بارگاه کبریا اینجا بود
 خاصه بقدم و هم و خیال ترقی نمایند و چون بولایت
 اخف میسرند در اینجا هم و خیال را مجال جولان
 از اینجا بیال محبت بری زمین است و هو او خری
 دیگر تا جای براق بعد از آن رفرف بعد از آن خیرش
 امیران بعد از آن ادن منی بعد آن مرکب امکانی
 مرکب و خوبی میسر شود حق را بعلم حق خواهند یافت
 برقی بر بی بلکه حق را حق خود خواهند یافت بنده در میان
 نماز بلکه یافت با بکل مفعول شود الا ماشاء الله
 بعد آن مقام حضرت ابراهیم خلیل است علی بنیانا علیه
 السلام ولایت خلیل آلت که از عالم بالا فیضانی
 از بر ابریطیفه اخفی بر مثال ریسمانی که از فر از جاه

بشیب می اندازند بجلالت تمام می آید سایر برین
متلذذ میگرداند نسبت ممتزجیست علی بنینا
و علیه السلام مکان و روزه فیضان این ولایت
از لطیفه قلب و روح گرفته تا بالائی هر دو دست
بالتخصیص از لطیفه قلب دخول میکند و نزول فیما
دوست و بای و همه جوارح را متلذذ میگرداند ^{حقیقت}
آیه کریمه و ابرمى الاله و الان برص و اخى الموتى باون
که در شان ایشان نازل شده بر سالک خطا هرگز
ولایت حضرت موسی است علی بنینا و علیه السلام
حقیقت ولایت موسی چنانست که سالک خود را
خالی ساخته بشانی حضرت برود و رشد نشانه تبر نظر
درونی نموده منتظر فیضان این ولایت باشد
ولی محل وز آن دوش است و بر بنیامین فیض ^{ولایت}

فیضان مسکنه

فیضان مسکنه کل برین برادیر و محیط میگرداند
ولایت محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم ولایت ابا
کنایت از حقیقت است و آن محبوبیت که ممتزج است
که مرکب از نسبت محبوبی و نسبت محبتی است که درین
محبوبان حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم
در اس نجان حضرت کلیم است علی بنینا و علیه السلام
اگر چه این ولایت ولایت پیغمبر خود است علیه و آله الصلو
و السلام که منشأ ان ولایت بالاصالت نسبت
محبوبیه صرف است لیکن نشأ ولایت موسی که بالاصالت
نشأ از نور محبت صرف است باین ولایت ضم گشته
و مصنع بزرگ آن سرشته هستی و یکم بر کرده است
بیک توان گفت که حقیقی و یکم گشته و غیره و یکم در
و نتیجه و یکم آورده خوش گفت آنکه گفت این

اینون که ساقی در می کنند
 حرفی از نه سرمانده و نه دستار
 حقیقت کعبه است که فوق جمیع حقایق آمده است
 گویند این حقیقت برزخ است در میان حقایق کوفی
 و حقایق آلمی است جل شانه مراد از حقایق آلمی برادگان
 عظمت و کبریا می داشته متوجه این سبق شده کیفیت
 دست و پا و الورا الورا و نیافت رسانده عمده در حصول
 این دولت در نماز توجه مصلی است بجهت کعبه که مشون
 ظهور است حقایق آلمی است قنات و تقدیمت
 و آن سبدا بچونی و متیار بچگونگی
 کعبه معظمه حکم قرآن مجید قبله آفاق گشته است و بدست
 مسجودیت همه مشرف شده امام قرآن است و ناموس
 بیش قدم کعبه معظمه و کلمه قد جار کم من الله نور ایمانی
 به آن دارد اگر کسی معنی قرآن نداند باید که دل حاضر

در حقیقت
 در حقیقت

این عارف تمام خود بان نور متلون میشود بوضع
 آلمی مصنوع میگرد و طایفه اینها نیز بهمان رنگ نیز آرد
 تا زمانیکه این عارف بقیه حیات ایجابی
 معینه است و به تعلقات بدنی متعلق بهمان شعله
 موقوع و خورسند است و بخبری از کلی قنوع و بحکم
 المجازة فطره الحقیقه در مجاز چون عشق بحال رسد
 و عاشق در خود نشان از معشوق اعراض نماید چنانچه
 از مجنون عامری می آید گفت رو رو که آنجانی من
 که بخیر عشق تو ندانم من عشق تو ای کارفرزان
 در دلم کرد آنچنان که ترا هم نماند کجای
 خوشترم بعد ازین تنهایی بعد ازین اگر میری واقع
 یکسب استعداد بطریق تزلزل خواهد بود یعنی عارف
 اصل در وقت تزلزل در هر مرتبه از مراتب تحتانی

نظر خواهد کرد اولاً بذات بسیانی حاضر عینی
اطلاقی مع صفات خواهد یافت یعنی نظر عارف
بر هر شی که خواهد افتاد اول ذات یکلیف غیبی
بخصوص محض و یقین صرف حاضر و ظاهر خواهد دید
ثانیاً بواسطه نور ذات هر شی را ملحوظ خواهد نمود چنانکه
در رویت اشیا بمحسوسه عوام را اولاً بنظر برش
اشیائی افتد بعد از آن بر نور آفتاب همچنان
عارف را نظر اولاً بر نور آفتاب می افتد بعد از آن
بواسطه نور اشیا را می بیند اما در حقیقت وجود
اشیا بدون نور آفتاب عوام را امری نمیشود همچنان
طور اشیا بدون نور ذات واحد حقیقی در نظر عارف
جلوه گر نمیگردد اما هر دو را یک نظر در یک آن
نظر جامع منظور خواهد یافت و کمالات صفات را

چون بوجهت است یکی جهت عینی اطلاقی دوم جهت
مشهودی تقیدی بدو نظر در یک حال ملحوظ
خواهد کرد و الا بعلم عرفانی ظاهر و نهادهای
تقیدی مشهود خواهد نمود ثانیاً معلوم بعلم حضوری و
جسیت عینی اطلاقی خواهد فرمود خلاصه سیرت
آنست که بنظر تقینی ایمانی بخصوص صرف و یقین محض
میباشد که مرتبه شهادت بر آنست مع نیست مگر کمالات
صفات او تعالی یعنی هر چه بنظر هر شودی از وجود و
توابع وجود بخشیده اند برای اظهار جلوه ذات و صفات
خود که از ظاهر بطور عینی اطلاقیت توسط عرفان
محبوب ارنی بود و الله اعلم بالصواب

این شرح تریف که مسمی به تیره الاخوان است از تصنیف محمد
نواز قدس سره الانام نه بره الاسلام خاسته از علمای اهل بیت

افزون عبد السلام وکیل پادشاه اسلام که خلیفه رستین
ایشان شیخ محمد شرف الدین فرماید در وصیه السلام و حجت ائمه
سلوک حضرت نقشبندی را مفصل ارقام فرموده بود
و حضرت شیخ محمد اکبر خلیفه حضرت ایشان از هر دو کتاب
مستطاب انتخاب و اجال تحریر فرمود فیضه للمسلمین
المستزیدین شیخه علیهم رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله
الصالحین و علی من معهم اجمعین آمین

السلام اعظم الکاتبه و الوادیه و المؤمنین و المؤمنات و المسلمین
و المسلمات الدجیاء منهم و اللوات برحمتک یا ارحم الراحمین
وصلی و علی خیر خلقه محمد و آل و علی به

اجعل لی

مرحمه ما رب یا زدهم شهرت علیا المعظمه سید ابراهیم محمد

که مقرب بر روی است غیر از این دو چیز از لوازم است
همه مقصود است و الله اعلم بالصواب
علیه افضل الصلوٰه و اکمل التحیات که تین
اول است بر و مرشد برحق حضرت آخوفا قبل
قدس سره میفرمودند که آنچه برین فقیرم مکتوب شده
که کیفیت این حقیقت بمحو لفظ شیر را دست که
ایم فوق را گویند که عبارت از خودم باشد و هم تحت
را نامند که عبارت از خادم باشند نظر بفوق و دست
بخت او تعالی است جل شانہ نظر به تحت جسم
حسد محمدیست صلی الله علیه و سلم چون همه موجودات
از وجود باجو و محمدی صلی الله علیه و سلم ناشی گشته اند
که اول ما خلق الله لومری حدیث غیر
و قتی که حالت سالک در بنی برسد میداند که وجود

سید انصاری

وجود محمدیت موجود و حقیقی است شانه حقیقت
الحقایق که حقیقت محمدی است صلی الله علیه
وسلم تعین اول حضرت ذات است از مرتبه اطلاق
و حقیقت محمدیت علیه من الصلوة افضلها
و من التحیات اکملها که ظهور اول است و حقیقت
الحقایق است باین معنی که حقایق دیگر چه حقایق انبیا
و چه حقایق ملائکه عظام علی نبی و علیه الصلوة
و السلام کا اطلاق اند مراد را

باید دانست که اکثر بزرگان میفرمایند
که سالک را باید همیشه در نسبت ذات بحت
که نسبت آن بلا کیف میگویند مشغول باشد
باین قسم که توجه قلبی بذات مظهر مقدس که از ظاهر
نکر و ادراک بیرون است نماید بوجهی که شب و روز

چشم دل نگران او باشد و توجه قلب از اطراف
منقطع نشود و خود را و عالم را اصلاً بیجا طریق
در میان خیال همه عمر با بود مبتدیر انصاف صورت
مرشد هم ضرورت که بارتباط قلب مرشد فیض
از باطن او بیاطن سالک میرسد بعد آن
خلوات که سالک خالی بشیند و هر چه
در دید و شنید و در خیال بیاید خود را بچو فالو
خالی بکند و بعد آن از وجود خود هم خالی شود و قدم
بیش بگذارد الا ماشاء الله موافق استعداده
خود و بهجت دهد و توجه بیرون مرشد خود خواهد رسید
بجائی که باید رسید حضرت پرور مرشد برحق خدمت
حضرت اخلاص صاحب قبله میفرمودند که راه سلوک
حضرت ایشان بحمد و الف ثانی که حمیه الدعنه

از راه فناست و راه سلوک حضرت خلیفه از پی
 حضرت شیخ آدم بنوری رحمة الله علیه که از راه
 خلوصت بنده جهان شود که گویا بنده موجود معلوم
 هم نشده تا فاعلی و حقیقتی و صفی و ذاتی از خود
 داشته باشد جلوه قائم است آنست که تنگس
 همیشه خالی نشیند و هر چه پیش می آید از نفی کند
 و آنرا بستاند و با فوق آن کند بر عایت و شرط
 و آداب که از حضرت حافظ عبد الغفور نشاوری
 قدس سره بجا رسیده است و این عاصی آنها را
 در یک بیت جمع کرده است خلوص نفی و ربط
 وجود است فقای رو خلوص بر غرمت
 مدار این طریقه بر صحبت صحبت بازار با صحبت
 بشرط نفی در یک کمر و ربط فرستد و شرط مرغی باید

نقد

نفی و اثبات کبر در یابد لا آله را از ناخن بای راست
 کشیده و از کتفین حلقه داده و نفی جمع ماسوی الله
 نموده و ضرب الا الله بن ناخن بای چپ رساند و تا که
 صورت لا در وجود سالک پیدا آید و باین نوع مشغول
 باشد طریق نفی و اثبات کبر در یابد لا آله را بنیال
 از تحت هفت زمین بر آورده از طرف بای راست
 رسانیده و هر دو کتفین بطریق مذکور حلقه داده و نفی
 جمع ماسوی الله را از هفت زمین تا هفت آسمان
 و ما فیها کرده و ضرب الا الله بطرف بای چپ برده
 بهفت زمین رساند و خود را صورت لا سازد لغتم
 مذکور طریق نفی و اثبات کبر در یابد لا آله را از یک
 بر آورده و همچنان حلقه داده و نفی ماسوی الله را
 کرده و ضرب الا الله همچنان در سبک رساند و فایده

نفی

این از عمل روشن خواهد شد بعد از ذکر چهار ضرب
 سیفر مانند چون سالک خواهد بود که مشغول شود باید که
 بر پنج نشیند و بند یکم را چپ را با انگشتان بای راست
 محکم کرد و در دست بر هر دو زانو نهاده و پشتی
 برین را تا نقش الله بعد از طریق یقین ذکر چهار ضرب
 ابتدا ذکر گو تو ده درود پس سه کان بار فاتحه خاص
 هم مع می نشینی آن زمان استقامت جوی از برد
 چشم دل بکشی شوی حق گو تان به منی غیر حق جزای ذکر
 سر فرود آری و گوئی لفظ ^{لا} میکنی هیچ از نفسی ماسوا
 لفظ لا کو یان کنی تو بخت هم آله گوئی تو باز الوی است
 نیز کو لا بعد و سر بر آرت تا نماز بر دست کرد و غایب
 باز کو الله بر دل سر بر نه دم را گردن به منی است
 گرد آری دم بیکدم بخیزد هست سنت از رسول الله ^{صلی الله علیه و آله}

در بر آری بعد سه یا پنج دم هم روا باشد ترا ای محترم
 در یاده میکنی تا به پنج بعد پنج آری دست خویش
 چنانچه خوش حمدانی و محبوب حقانی حضرت میر سید
 علی همدانی در شرایط ذکر چهار ضرب فرموده اند
 سالکان دانی طریقت راه است ایما بالقص خود بود و بجز
 قوه خود از خون دل خوردن ترک کردن لغت شیرین
 خانه تار یک بعد آری است معده خالی و ذکر چهار ضرب
 بعد از آن ذکر پنج ضربی و شش ضربی و هفت ضربی است
 ضربی سیفر مانند طریق ذکر هشت ضربی در یاده جسته معهود
 نگه دارد و الله از بن ناف بکشد و هو را بالای ناف
 رسانیده ضرب دهد دلارابر شریذ الابر روح و دلارابر قلب
 و الابر ثانی را از میان حاجبین و هو را بام الله مانع
 رسانیده ضرب دهد الحی را بر کف دست و القیوم را

بر قلب ضرب و هر بهین طریق الله لا آله الا هو الحی
 القیوم را بهشت ضرب تمام رساند و فایده این عمل
 روشن کرد و بعد از آن ذکر نه ضربی تا شتر ده ضربی
 از مرشد معلوم خواهد کرد و طریق دیگر شتر ده ضربی
 در یا بدجله معمود کند از آن سر فرو آورده
 و بر زمین رسانیده از طرف یار الله بر آورده
 و ضرب لا اول بر زانوی چپ و ضرب الف بر شانه
 چپ و ضرب لا ثانی بر پهلوی چپ و ضرب لا طیفه
 تری و ضرب الف ثانی بر لطیفه روحی و ضرب لا
 ثالث بکتف راست بر ده و ده الا بر شقیقه یارین
 و ضرب هو بام الدماغ و ضرب الف ثالث بر شقیقه یار
 و ضرب لام بکتف چپ و ضرب حی بر قلب و ضرب
 الف رابع بر لطیفه تری و ضرب لام ثانی بر پهلوی

راست و ضرب قاف بر شانه کتف راست و ضرب یوز
 زانوی راست و ضرب میم بر پای راست و تقسیم شتر ده
 ضرب الله لا آله الا هو الحی القیوم تمام رساند و تمام
 قد خود را مثل لا محوسازد فایده از عمل بطلور خواهد بود
 طریق ذکر نیست و چهار ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر شانه
 چپ و ضربی بر زانوی چپ و ضربی بر شانه کتف چپ
 و ضربی بر جوف یار و ضربی بر پهلوی چپ و ضربی بر
 و ضربی بروح و ضربی بر کتف راست و ضربی بر شقیقه
 راست و ضربی بام الدماغ و ضربی بر شقیقه چپ و ضربی
 بر کتف چپ و ضربی بر سر و ضربی بر پهلوی راست
 و ضربی بر جوف و ضربی بر شانه کتف راست و ضربی
 بر ران راست و بر زانوی راست و ضربی بر ساق راست
 و ضربی بر پای راست و یارین طریق الله لا آله الا هو الحی

القیوم که در دیت و چهار حرف است و هر حرفی به
بیت و چهار جای تقسیم کرده رسانند از مرشد معلوم
خواهد شد و طریق ذکر بیت و هفت ضربی در یابد
که حرف تنجی را به این نوع به بیت و هشت جا تقسیم
کرده بخواند و معنی اسماء این را ملاحظه نموده در جاهای
ضرب و هر بعد از آن حبس کبر ارشاد می نمایند
که تو می خواهی که گردی سر بسند کوش بند و چشم و بینی پیش
باین طریق اول هر دو پای را بر زمین استاده کرده
و هر دو آرنج را بر سر هر دو زانو مستقیم نموده و هر دو دست
بسته کرده و پشت ایستاد و در کوش بیان کرده و
و پشت ایستاد و در کوش بیان کرده و سبب این
هر دو دست بر هر دو چشم گذاشته و عین پوشیده
و در سطحین هر دو دست را بر هر دو سوراخ بینی محکم

نصرت و خیرین هر دو دست مجتمع بشده تمام بر فم
نهند تا که لقین را راه بگویند و اسم الله را در قلب
ضرب زده و هر را با نام الله یا غرساند اما از بند کردن
این چهار شی چار خبر بر سالک مکشوف خواهد شد
اول از بند کردن کوش صدای صوت پیریدی دین
سلطان الاذکار میگویند معلوم میشود و دوم از بند
کردن چشم سوزید او سوم از بند کردن سوراخ بینی
بگوید یعنی از سوزشکی مقرر می نوی کتاب می آید و چهارم
از بند کردن دهان خفیه یعنی نور لطیف معلوم میشود
و ذکر در وقت ذکر تصور هر چهار شی کنند و هرگز
خطت ازین نور زده و فایده این از مرشد و اعلیٰ روش
خواهد شد و بعد از آن پای در دایره فکری بنهند
و سالک را در مراقبه مستغرق می سازند بقدر استعداد

بهره در سیکر و اول مراقبه حضور بمعنی الله حاضر الله
 ناصر الله معی و بعد از آن مراقبه شهود بمعنی شهادت الله
 ان لا اله الا هو و بعد از آن مراقبه انوار تجلی باین طریق
 تصور کند که در عالم هر چه هست نسبت از انوار
 الهی که این را حقیقت محمدی نمیکند که از بر تو نور
 آنجناب صلی الله علیه و سلم ظهور تمام عالم است و بداند
 که از هر هر مویی بر بنی نوری از انوار تجلی بر میخیزد و
 از آسمان در مسکن زد و این مراقبه را نیز از کار حیدریه
 می نامند حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه درین
 مراقبه مستغرق بودند و بعد از آن مراقبه قرب القرب
 بمعنی و نحن اقرب الیه من جبل الوردیه ارشاد میفرمایند
 بعد از آن مراقبه نسبت قدسین شریفین میکنند
 باین طریق که قدم فلکین مبارک حضرت رسالت شاه

صلی الله علیه و سلم بخمال بر سر خود تصور کرده و عظمت
 آن بر وجود خود بداند و درین تصور خود را محو سازد
 از عمل مشکوف خواهد شد و بعد از آن مراقبه موصیه
 صورتی از رحمت میفرمایند باین طریق که بخمال خود را
 بر دوش مبارک سرور کاینات و مفرج موجودات
 حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و سلم رسانیده
 و طواف زیارت مقبره مطهره و منوره نموده درین
 خیال مستغرق شود و فایده از عمل مشکوف گردد
 و بعد از آن مراقبه اذکار وجودیه ارشاد میفرمایند
 بمعنی هر کجا ای که از زمین رویید و حده لا شریک له
 گوید باین طریق بداند تمام مویی که در بدن خود درویند
 ایستاده مستغرق در ذکر کند و شعاع آن با آسمان برسد
 و باین تصور حیات نو هومده خود را محو سازد و بعد

مراقبه خلوعینی بمعنی بازغ البصر و باطنی یعنی چشم
او بغیر از ذات پاک هیچ طرف گردیده نشود و
خود را در بر یکی محو نماید این را خلوعینی میگویند
و بعد از آن مراقبه حضور الحضور باین طریق که حقیقت
صفات الله در خود یابد که من جمیع صفات اویم
و حقیقت خود را در ذات پند مثل آمینه درین مراقبه
و ایما مستغرق باشد و بعد از آن مراقبه احاطه صفا
که مراد همه ارذنت تصور میفرماید و بعد مراقبه
احاطه ذاتیه که مراد همه دوست مشاهده می نمایند
بعد از آن فنا فی الشیخ و بعد فنا فی العلی یعنی زیر
قدم مبارک ایشان بخیال خود را تصور کرده و
حظمت قدسین شریفین ایشان بزوج خود دانسته
زیر سایه قدم مبارک حضرت بلغ العلی بجاکه کشف الراجی

بجمله حست جمیع خصال صلوا علیه وآله رساله
وفاء فی الرسول شده و نسبت قدسین موعظین
مکررین تصور نموده و ازین جناب مقدس
و معالی مدد استعانت
خواسته و بشفاعت التضرع
کونین و قبله دارین یعنی حضرت
محمد مصطفی و احمد مجتبی صلی الله
علیه وسلم در دایره قناتی
و بقا بانشه قدم نهاد
کل یوم هوفی شان
روی نماید و اذاتم الفجر
قبول الله دست دهد
و لم یبق الا الله الواحد الاحد اصل آیه و دایره

حقیقت مثال برای ضبط قاعده نیست
 حقیقت چهارم عالم ناسوت و ملکوت و جبروت
 و لا هوت و از کار ظاهر ناسوت تعلق دارد
 و مراقبه تعلق بملکوت و مکاشفه و مشاهده تعلق بحجوت
 و معاینه تعلق بلاهوت ناسوت عالم ظاهرا میگوید
 و ملکوت عالم ارواح و جبروت عالم حیرت و استغراق
 و مہویت و لا هوت عالم باطن و پیرنگ میگوید

از حقیقت چهار عالم

و انشق بر سالک

ضرورت

تا معلوم

چنین

کند

چون مدار و مرجع ارباب این طریق برسانده
 مشهود در محبوب بر اسلوب اینکی وحدت وجود
 که بهی وجود آئینه مشاهد مشهود ذو الحود مشهود
 همان مدارت و سر سخن بدور رسد بدور خست
 صورتگران مفت اقلیم قلم گرفته و در صورت نقیض
 در یک وحدت و وجه برای اینکی انتظار و نظاره
 مشهود و فنا فی المشهود اولاً و فی المشهود آخر
 که شد بهار خدای معاینه این محو مشهود آئینه
 از مرتبه و ادراک شیخ عباد علیہ الرحمہ بعض طلبہ
 امر بود که در هنگام غلبه شوق ذکر که ملکیت و وجه
 سرایت کرده باشد خضر را با هر جهت و با هر شی
 در آنوقت جسم او روحا و خیالا در خاطر من
 آید متصل واحد و عین آن دانسته سر آن

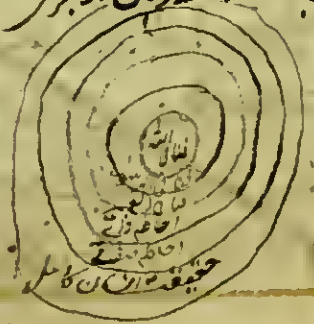
کیفیت ساریه مذکوره جمع و یک شدن بنشیند
و موافق آن این آیات شاهد می آورند که
یک وجود است بر سر عالم همه اجزایش متصل با هم
نه در آن فاصله فاصله نه از خلا هیچ طرف را کلا
گرفته مصمم است بی تجویف جمع گشته در لطیف و کسوف
ایضا جهان کیهان را و احوال و اجسام بود شخصی
معین عالمش نام و چون آن شور ساکن شود
ذوق را بهر طور که متاثر و ماذون و مامور در آن
دل داده جایز است طریق دیگر در آن کتب آنکه در آن
غلبه و شور از وجه خفیه بالکل خال و متخلخ شده سر از
جیب آن محسوسات اشیا کشیده آن کیفیت
ساریه غلبه و ذکر از ان اشیا محسوسه حاصل
فرموده فارغ ماند اشغال بوجه ایست تصواب امر حساب

طیلول

بطلیوال ایضا از حضرت اکبریه که از طریق حضرت
افزونند طایب صاحب حضرت شیخی الاشراف
روح الله و هم رسیده بدینگونه است مراقبه
عالم را در خیال خفیه مانند سیرا منی ساخته در هر
اندانه و مقصود را صورت خود متجلی داند فایده
صوفیه متقیدین قدس الله تعالی اسرار هم موجب
شریف صحیح که در سنده حمیدی که از قدامت محمد است
ان الله تعالی تجلیات صورتیه عالم را تجلیه از
تجلیات الهی میداند و می انگارند به صورت
جناب قدس عشق لیک در هر صورت خفیه انهم
ایضا خفیه جهان نیست خفیه کلی دست و بین
ما همه مضاف باوست اگر انبی انا الله لا اله
الا انار از اوله مینمایند و متکلم آن حضرت است

میدند و جمله ذرات را که خال از انانیت و
 خود نیست صورت خود و انانیت خاصه حق
 انکاشته گویا بلکه البته افاق و النفس کون و مکان
 صورت و عبارت این کلام نفسی که جایم بذات
 قدسی است و آن ذات مقدس مرجع آن انانیت
 مطلقه مکمل بکلام و عبارت مقدسه است

خویش را چون درخت موسی دان کاید از وی کلام
 حق بعبان و ملولانا جناب شیخ یعقوب میرزا
 قدس الله سره که انا الحق بزندان می عیبی نیست
 چو تو خود بیا که انا الله زنان از شجر



مراقبه سویه اجنا که مبتی برین دست
 چو تار یکی که مبتی نور دست
 چون سالک اینجا رسیده نور لطیفه که در سویت آرا
 تصور نموده و خود را زیر قد ماین حضرت عمر رضی الله
 رسانیده و فناء فی العز شده و یوسات ایشان فنا
 فی الرسول شود و از جناب ایشان به خود رسیده
 در دایره فنا فی الله و فناء رسیده هم به شکل مثل دایره



در طریق نسبت سلوک

حضرت عسکریه که حضرت صدیق اکبر افضل البشر
رضی الله تعالی عنه رسیده اند و ایشان از حضرت
سلطان الانبیا و برهان الاصفیا محمد الرسول الله صلی
علیه و سلم بر آنکه سر دفتر خواجهکان خواجه عبدالحق عجمی
قدس سره کبریه و صیفت نامه فرزند معنوی خود که خواجه
اولیا کبریه قدس سره که در منباج الامر از مذکور است
که فرموده اند بنا بر طریقه تریفه خواجهکان قدس سره تعالی
ارواحهم برین هشت کلمه قرار یافته اند هوش در دم
و نظر بر قدم و خلوت در انجمن و سفر در وطن یا در کرد
بازگشت نکاه پست یا دوست ایضا سه کلمه دیگر از جمله
مصطلحات این طایفه علیهم السلام و توقف ربانی و توقف
عدوی و توقف قلبی مجبور یا زده کلمه تفصیل می یابیم

یعنی هر دم که بر آرد از سر حضور و آگاهی
باشد و بی غفلت نرود ترا یک بند بر اندر دو عالم
از جانت بر نیاید پی خداداد اگر تو پاس داری پاس انعام
سلطانی رسانند ازین پاس اما یعنی در انشاء
رفیق راه می باید که نظر سالک بر قدم باشد تا بر کعبه
نشود و بر جای ناشایسته نیفتد چنانکه سلطان الانبیا
صلی الله علیه و سلم فرموده اند که النظرة الى الحجة
سهم منموم من سهام ابلیس و معنی دوم اشاره به
سالک است یعنی نظر باطلش هر جا که منتهی شود و نمی
قدم بر آن بند یعنی مان احوال زکین شود اما
یعنی بطنه با خلق و بیاطن با حق که عبارت
از دست بکار دل بسیار است از درون شود
آشنا و در برون بگانه و دشمنان زبیرا و دشمنی کم می

اندر جهان و آنچه حقیقی نه و تقالی فرموده رجال
لا یلیم تجارة ولا مع غن ذکر الله اشارت باین مقام
اما یعنی سالک از صفات بشری بصفا
ملکی و از صفات ذمیمه بصفت حمیده اتمثال فرما
یا رب چه خوش است بی دهن خندیدن
بی واسطه چشم جهان را دیدن نشین و سفر کن که
بغایت خویش بی منت پاکرد جهان کردین
اما عبارت از ذکر لافی و یا قلبی است یعنی لا اله
الا الله محمد الرسول الله زبان را بکلام چسبانیده
و دهن را برهم نهاده بحس نفس نه بارگوید چنانکه
اثر آن بل رسد از مرشد معلوم خواهد نمود اما
یعنی آنکه میگوید خداوند مقصود من تویی
در ضایق تو زیرا که این کلمه نفی کننده است که بیاورد

سعد و

با کوه

برکت

در تذکره

از نیک و بد تا ذکر سالک خالص ماند و سزاوار ما سویی
فراخ کرد و اما آن عبارت از مراقبه خاطر است
چنانکه چند بار کلمه طیب را بگوید که خاطر او بغیر زود و
حضرت مولانا سعد الدین کاشغری قدس سره معنی
این کلمه فرموده اند که باید که یک عت و دوست
و زیاده از دوست آنقدر که میسر شود خاطر خود را
نکاهد و از آنکه خیری بخاطر وی رود و حضرت مولانا
قاسم علی که از کبیر اصحاب ایشان بودند روزی بر تقوی
متفرمودند که ملکه در کاهشت بان درجه است که از
وقت طلوع فجر تا جاست بلند دل از خطور اختیار
می توان داشت بروحی که در نیمه از زمان وقت
متحد تمام از عمل اگر چه نیم ساعت ترا بمل تحقیق
امری بغایت عظیم است اما که مقصود از هر

کد

باید

آنست و عبارت از دوام آگاهی بحقیقت الهی
بر سبیل ذوق و حضرت ایشان فرموده اند که
یا ذکر و عبارت از تکلف است در ذکر و باز گشت
عبارت از رجوع است بحقیقت الهی یعنی هزار
بار کلمه بگوید حق آن بدل اندیشد که خداوند
مقصود من توئی و رضا تو نگاه است عبارت
از محی فطرت این بی گفت زبان و باز داشت
عبارت از رسوخ از نگاه است اما
یعنی هر زمان واقف احوال خود باشد که حقیقت
احوال او چیست موجب شکر است یا باعث غر
در حالت لبط بشکرانه یگانه اشتغال داشته باشد
قبض باستغفار بردارد که رعایت این دو حال
وقوف ربانی است اما که آن عبارت

دور رایت

دور مدبر

از اعجاز

از اعجاز است در ذکر که رعایت عدوی برای جمع خواطر
متفرقه است یعنی مقصود ذکر قلب است با رعایت
عدونه مجرد رعایت عدد در ذکر قلبی است اما
یعنی دل سبالت آگاه باشد با حق تعالی و آن
مقوله یاد داشت است تفصیل سلوک طریقه نصیحه
احسنه نقشبندیه ادمیه قدس تعالی امر به مهم است
اول بعد توبه و انابت لطایف شریفه مایه
لطیفه قلبی که محل ادعای چپ تحت لبان
چپ متصل است او بنور سرخ مختص است لطیفه
روحی جانب راست فوق لبان راست متصل
او بنور سفید مختص است لطیفه سری که در وسط
سینه میان هر دو لبان او بنور سبز مختص است
لطیفه قلبی است که تحت نیاف متصل او بنور زرد

ان

سرمه

دور تکی

براکه

سرمه

سرمه

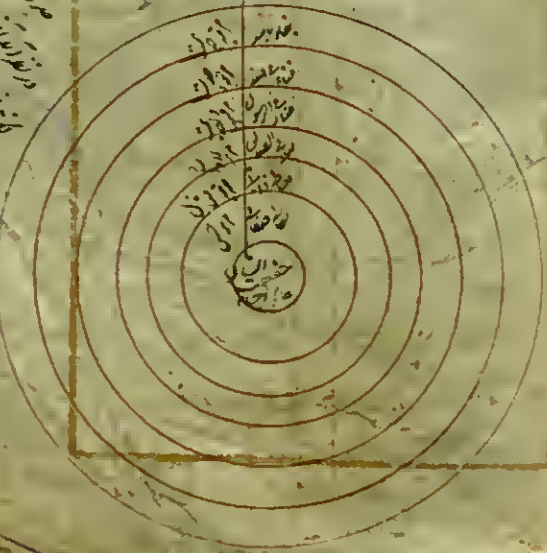
محقق است لطیفه خفی فوق جبهه متصلا او
بنور سیاه محقق است لطیفه اخفی است
عین و سطر فرق بر او محقق است بنور سیاه لطیف
سته از روی حدیث ان فی جسد ابن آدم
مضعه و فی المضعه فواد و فی الفواد
یسر و فی السر خفی و فی الخفی اخفی
و فی اخفی انا ثابت شده است و بحضرات
این طریقه رسیده اند بعد نفی و اثبات نزد حضرت
خواجہ بزرگ در لطیفه قلبی استعمال میکند و نزد
حضرت خواجہ احرار قدس بنزه شروع نفی و اثبات
از لطیفه قلبی میکند رد و دلائل از لطیفه نفسی
گرفته بطیفه خفی میرسانند و الا الله را شروع
از لطیفه خفی کرده بنمان جانب راست بطیفه

فهم

نم کند و نزد سید حضرت سید آدم بنوری رحمہ اللہ علیہ
دو نوع است صغیر و کبیر صغیر آنست که شروع لاله
از لطیفه قلبی بجانب لطیفه سری در وحی رسیده
والا الله را شروع از لطیفه روحی کرده بطیفه قلبی
ضم مینمایند و این مراتب لطایف سته و نفی و اثبات
رایا د کرد میگویند و لازم یاد کرد و باز گشت و باز گشت
آنست که هزار بار اسم ذات یا کلمه طیب را بمل گوید
از عقب او بمل خداوند امقصو و من تو می و مطلوب من
و مراد من از ذکر تو می و رضای تو بعد یاد داشت
و یاد داشت آنست که قطر باطن را بر لفظ الله بر
بنی ملاحظه شش حجت دلی تلفظ لفظ فارسی
و لازم یاد داشت آنست که کلمه شست عبارت
از مخفی فطرت روحی است ابی گفت زبان و بعد از

نفی و اثبات علویت که طریق تنزیه اوست
رابط تنزیه و الوار تنزیه و نسبت تنزیه و صف تنزیه
بعده خلوت تنزیه و بعد از ان نسبت حضوری و حضور
در حضور که اورا علم حضور و حضور علمی میگویند و
بعد از ان قرابت اقرب است بموجب قوله تعالی
و نحن اقرب الیه من جبل الوترید
یعنی قریب تر از شاه رکن تصور نمایم و بعد از ان
نسبت قدین مبارک صلی الله علیه و آله و سلم
و بعد از ان نسبت هو الظاهر هو الباطن هو الاول
هو الآخر و بعد از ان نسبت احاطه ذاتی و بعد
از آن بعد خلوات نسبت جو فی بعد از ان
نسبت صرف بعد نسبت بسبب خاص است
که خود نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال

ما خط تصور نماید و سپس خود را کندارد و بعضی اوج
تعب و توجه خود دیگر میفرماید کافیل فی ید الراکب و کالب
فی ید الیاریان و بعد صورت تخید و بعد خلوت تخید و خلوت تخید
آنست که نظر هر دو چشم بر هر مخلوقی که افتد کار و بموجب
نور حق گرفت عالم را تمام دیده بکشت تا به بنی و السلام
بعد از ان فی الصدیق اکبر و بعد از ان فی الرسول و بعد از ان
قادر فی الله و بقا باشد و خفیت مثال در دایره معلوم نماید



و بعد از ان نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال
نسبت بحقیقی نه و تعالی کاملیت فی الفیال

35
التي خطيات وتقصيرات خليل عاصي بشمار بابيه اغفر
ذنبى يا غفار استر عيبى يا ستار عفو كنى وثمره ايمان و
معرفة روزى كودانى بحرمته الله محمد صديق الكبر
حضرت عثمان وحيدر وفضل الله على خير خلقه محمد وآله
واسما به اجمعين آمين يا رب العالمين يا رب
اثرى بخش مناصح مرا از لطف رواكن همه حاجا
ميدار بذات خود صفاتم تايم بصفتان خوشين دارم
نزارم تحفه شايان درگاه بحر لا تقنطوا من رحمه الله

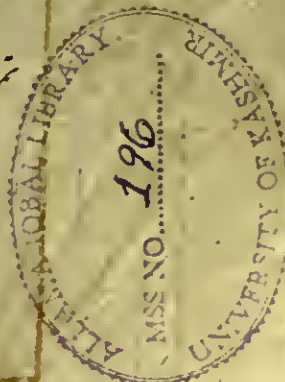
ان الله يغفر الذنوب جميعا

تمت هذه الرسالة بعون ملك الاله ربك ارفع يدك

هذه حفيظ محصى

السلام اغفر لكاتبه ولوالديه وحسن المرحومين والرحمة
والسلام والمسلمين والصلوات عليهم والدموع
بارك الله فيهم والصلوات عليهم

وكتبه محمد حسن
والله اعلم بالصواب



No. 168

NATIONAL MISSION FOR MANUSCRIPTS MANUS DATA

Record No.		Organization/Individual:	
Name of the Institution: Allama Iqbal Library, University Campus Srinagar		Communication Address: Allama Iqbal Library, University of Kashmir, Hazratbal, Srinagar	
Personal Collection:			
Title of the Text: <i>Hidayat-ul-Ikhwān</i>		Bundle No. Acc. No./Manuscript No. <i>113504</i>	
Other Title:		No. of Folios <i>36</i> Pages <i>35</i>	
Author: <i>Akbar Kashmiri</i>		Size of Mss.	
Commentary:		Material: <input checked="" type="checkbox"/> Paper/Palm leaf/birch bark/cloth/leather/other	
Commentator:		Missing portion:	
Language: <i>Persian</i>		Illustrations:	
Script: <i>Persian</i>		Condition: <input checked="" type="checkbox"/> Complete <input type="checkbox"/> Incomplete Good bad brittle worm eaten fungus stuck	
Date of Manuscript:		Source of Catalogue: <input checked="" type="checkbox"/> Descriptive/Hand list/Alphabetical/Index Card	
Key words:		Colour of Manuscript: <i>cream</i>	
		Remarks:	